

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةَ الْمُعْصُومَةِ اشفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ

از این تعطیلات ممتد عذرخواهی می‌کنم دیگر قضاء الهی وقتی هست دیگر انسان در مقابل قضاء الهی تسلیم هست.

بحث در فصل ششم در اقسام شخص اعتباری بود که فرمودند شخص اعتباری تقسیم می‌شود به دو قسم رئیسی یعنی اقسام فراوانی دارد ولی دو قسم رئیسی دارد که بقیه‌ی اقسام مندرج تحت یکی از این دو تا هستند. یکی شخص اعتباری عام و دیگری شخص اعتباری خاص. در این‌که ملاک عام و خاص بودن چیست اختلاف است، بعضی‌ها ملاک عام بودن را منافع عامه، غرض عام می‌گویند ملاک است. یک وقت یک مؤسسه‌ای یک شرکتی یک امر اعتباری‌ای انشاء می‌شود برای یک اغراض عامه، منافع عامه، همگانی. مثلاً برای فقراء، برای ایتام، هرکس باشد امثال این‌ها، گفتند اگر این جور شد که ما به این می‌گوییم شخص اعتباری عام ولو معتبرین آن فرد خاص، افراد خاص باشند، ملاک آن است.

نظر دوم این است که نه ملاک در این تقسیم منشئین و معتبرین هستند، اگر معتبرها یک جمعیتی باشند مثلاً دولت باشد چه باشد ما به این می‌گوییم عام ولو این‌که منفعتش عام نباشد، ملاک این است که گروه یا مثل دولت و یک گروه‌ها افراد و کثیری آمدند این را اعتبار کردند ولو این یک امر اعتباری منفعتی که از آن حاصل می‌شود عام نباشد. خب این‌ها را خواندیم تا رسیدیم ظاهراً به «و علی ای حال فإِنَّه» آن عبارت آن محافظات هم فرمودند که مقصود استناداری‌ها و فرمانداری‌ها هست. «و علی ای حال فإِنَّه یمکن عدّ العناوین التالیة كأهم المصادیق للشخص الاعتباری» علی ای حال یعنی ما چه ملاک را آن اولی قرار بدهیم چه ملاک را دومی قرار بدهیم که حالا این خیلی مهم نیست، بالاخره این یک تسمیه‌ای است یک نام‌گذاری

است دیگر، مطلب اساسی بر این مترتب نیست. می‌فرمایند که علی‌ای حال سواء كان المعيار آن اول او الثانی «فإنه يمكن عدّ العناوين التالية كأهم المصاديق للشخص الاعتباری» ممکن است شمرده شود عناوینی که بعد می‌آید از اهم مصادیق شخص اعتباری، عنوان شخص اعتباری، حالا عام است یا خاص است هرکدام بر اثر هریک از دو معیاری که گفته شد ممکن است شما بگویید عام است یا خاص است. «الاول اجهزة و مراكز السلطة العامة و فروعها العديدة» سازمان‌ها و مراکز سلطه‌ی عامه یعنی این‌که بر کشور حکومت می‌کند بر یک استان حکومت می‌کند و فروع آن‌ها، فروع بی‌شمار آن‌ها، مثلاً فرض کنید هیأت دولت می‌شود آن مرکز سلطه؛ حالا وزارت نفت دارد، وزارت اقتصاد دارد، وزارت جهاد دارد، وزارت کشور دارد و هكذا، این‌ها فروعاتی هستند که تحت آن قرار می‌گیرند. خب خود دولت و یا خود یک وزارتخانه، یک وزارتخانه خودش ممکن است دارای شعبی باشد، همین وزارت کشور تحت او همه‌ی استانداری‌ها قرار می‌گیرد یا فرمانداری‌ها به واسطه قرار می‌گیرند، این همه‌ی این‌ها می‌شوند جزء اشخاص اعتباری.

«الثانی المؤسسات: أي الهيئات و المنظمات الخيرية أو الثقافية أو الاجتماعية التي تتمتع بتنظيم مادي و قدرت لها منذ بداية انشاءها أموال معينة لاستدامة حياتها» مؤسسات چیزهایی که تأسیس گردیده شده و مقصودمان از مؤسسات هیأتی است مثل هیأت دولت و سایر هیأت‌هایی که برای کارهای مختلف مثلاً برای نظارت بر انتخابات یک هیأتی را تشکیل می‌دهند مثلاً و هم‌چنین منظمات خیریه، دستگاه‌هایی که... این‌که به آن‌ها می‌گوییم منظم هستند به خاطر این‌که یک نظام خاصی را برای او تعریف می‌کنند، اساسنامه‌ی ویژه‌ای را برای او تعریف می‌کنند و یک وظایفی، یک اختیاراتی را برای او تعریف می‌کنند از این جهت می‌شود منظمات. حالا این منظمات چه خیریه باشد که به فریاد مستمندان، بینوایان، بیماران و امثال ذلک می‌رسد یا ثقافیه و فرهنگی باشد یا اجتماعی باشد. فرق ثقافی و اجتماعی آن قسم الوجه است، ممکن است یکی ثقافی باشد ولی اجتماعی مربوط به اجتماع نباشد یا اجتماعی باشد مربوط به ثقافه نباشد، یعنی مثلاً دستگیری می‌کند از افراد، راهنمایی‌هایی برای امور مادی‌شان می‌کند مثلاً. «التي» این هیأت و منظماتی که «تتمتع بتنظيم مادي» بهره‌مند هست به یک تنظیم مادی به صورت اساسنامه «و قدرت لها» تقدیر شده برای آن مؤسسات از اول

پیدایش آن «منذ انشاءها» از اول انشاء و اعتبار کردن و به وجود آوردن آن یک اموال معینی تا این که بتواند حیات خودش را استدامه بدهد مثل «کالمستشفيات» مثل بیمارستان‌ها. بیمارستان‌ها یک مؤسسه است که یک اساسنامه‌ای دارد و یک اموالی را ابتداءً برای او قرار می‌دهند حالا یا دولت قرار می‌دهد یا مردم قرار می‌دهند یا یک جمعیتی قرار می‌دهد، این می‌شود یک شخص اعتباری. «و دور الایتام» خانه‌هایی که برای ایتام هستند که پدرشان را از دست دادند مثلاً «و المدارس» این هم مورد دوم.

«الثالث الجمعيات التي تألفت من مجموعة من الافراد لغرض التعاون في تحقيق أهداف غير ربحية» قسم سوم از مصادیق شخص اعتباری جمعیت‌هایی هستند که تشکیل شدند از یک مجموعه افراد و این تشکیل شدن‌شان به هدف کمک رسانیدن به یکدیگر هست در محقق ساختن اهدافی که سودی برای آن‌ها ندارد. یعنی نمی‌خواهند با این جمعیت برای خودشان مالی را کسب بکنند بلکه می‌خواهند فقط خدمت به مردم برسانند «مثل الجمعيات الخيرية و العلمية و الدينية و الاجتماعية و السياسية» که «بتعاقد الافراد في الجمعيات» که پیمان می‌بندند این افراد در این جمعیت‌های خیری یا علمی یا دینی یا اجتماعی یا سیاسی، بر چی پیمان می‌بندند؟ «على ان يضعوا قدراتهم و امكاناتهم العلمية و أنشطتهم في خدمة غرض الجمعية» پیمان بستند بر این که قرار بدهند نیروهای خودشان را و امکانات خودشان را حالا آنچه امکانات علمی باشد و چه و أنشط یعنی فعالیت‌ها، در خدمت غرض جمعیت، می‌خواهد کمک کنند به جمعیت آن‌ها را هدایت کنند به مقاصد عالیّه و آنچه که در رفاه آن‌ها و آسایش آن‌ها و تکامل آن‌ها در اثر آن پیدا می‌شود. «و يمكن عدّ الاحزاب السياسية من هذا الصنف» احزاب همین جور هستند چون احزاب یک جمعیت‌هایی هستند که از یک مجموعه افراد تشکیل می‌شوند، هدف این احزاب چی هست؟ هدف این احزاب این است که اگر عضو حزب سیاسی است می‌خواهد مردم را در سیاست آگاه کنید ترقی بدهد و خیر آن‌ها، مصالح آن‌ها را به نظر خودشان به مردم ارائه کنند، مردم را وادار کنند تهییج کنند برای این که در انتخاب‌ها مثلاً شرکت کنند یا وقتی که شرکت می‌کنند بهترین گزینه‌ها را انتخاب بکنند و هکذا و هکذا. اگر دینی است باز همین جور، هدف‌شان

این است که مثلاً هیأت‌هایی که الان درست می‌شوند خیلی‌ها تحت عنوان مثلاً هیأت علی‌اکبر علیه‌السلام یا هیأت ابوالفضل علیه‌السلام یا هكذا ...

س: گروه‌های جهادی ..

ج: بله گروه‌های جهادی، مقصودشان چی هست؟ مقصودشان این است که دین مردم و مردم را مصونیت ببخشند از افکار ناروا و مغالطاتی که از طرف دشمنان و یا بدخواهان مثلاً انجام می‌شود هدف‌شان این است. نه ربحی می‌خواهند ببرند، نه چیزی می‌خواهند کسب بکنند، مالی می‌خواهند کسب بکنند، یک جمعیتی تشکیل می‌دهند هدف از این جمعیت این است که این کارها را انجام بدهند. این هم خودش می‌شود یک شخص اعتباری. این جمعیت، این حزب، این افراد می‌شوند خودشان یک شخص اعتباری، فلذا غیر از این آدم‌ها که ممکن است بعضی‌های‌شان مثلاً فرض کنید جدا بشوند از این جاها انسان‌های جدیدی بیایند این نه، این یک عنوانی در این جا پیدا می‌شود به آن می‌گوییم شخص اعتباری. فلذا ممکن است یک مالی برای این وقف بشود، نه برای این زید نه برای این عمرو نه برای این بکر برای چی؟ برای این جمعیت که این درحقیقت یک امر انتزاعی است از این اجتماعی که این افراد پیدا کردند.

س: آخرش سودی هست حالا یا به مردم می‌رسد یا

ج: هیأت چون انصراف دارد به این امور، گفته می‌شود به این امور، بله حالا شما نظرتان در ربح این است که این مقاصد عالیّه هم جزء ربح است.

«الرابع الشركات التي أنشئت لغرض الربح و جمع المال» شرکت‌هایی که آفریده می‌شوند انشاء می‌شوند به هدف سود بردن و مال جمع کردن و ثروت اندوختن. شرکتی می‌آیند درست می‌کنند برای این، حالا یا برای خودشان یا برای مملکت، مثلاً شرکت نفت بعضی شرکتی را درست می‌کند برای چی؟ برای این که نفت را بفروشد یا فرآورده‌های دیگری که از نفت به دست می‌آید این‌ها را بفروشد و مال جمع بکند، حالا این مال را ولو وظیفه‌اش این است که این مال را مثلاً چقدرش را بریزد به خزانه چقدرش را بردارد برای تمشیت امور خودشان. «و المقصود من هذه الشركة و هي احد انواع الشخص الاعتباری، ليس اشتراك جماعة من الافراد

فی مال مشاع أو الشركة بالمعنی الفقہی المصطلح» در این جا این توضیح را می دهند که ببینید ما دو سبب معمولاً در فقه متعارف مان داریم برای شرکت، یکی این است که اموال دو نفر مخلوط می شود، به جوری که نشود این ها را از هم جدا کرد. او گندم داشته این هم گندم داشته، این گندم ها را رفت روی هم ریخت، این باعث می شود شرکت قهری درست بشود. حالا اگر آمدند این گندم ها را رفتند فروختند هر کدام به نسبت این سهمی که از این گندم داشته آن ثمنش مال او می شود سودش مال او می شود. این یک نوع شرکت هست. یا به ارث می برند مثلاً؛ چند نفر هستند پدرشان یا بالاخره وارثشان، یعنی مورثشان از دنیا می رود یک چیزهایی دارد خب این مشترک می شود این اموالی که باقی مانده بنحو اشاعه بنحو مشترک مال ورثه می شود.

قسم دوم شرکت عقدی است که دو نفر می آیند عقد مشارکت انجام می دهند که یک معامله ای را انجام بدهند و سودش بر حسب کذا تقسیم بشود. این شرکتی که این جا می گوئیم نه آن است نه آن است، این یک امر جداگانه ای است که یک امر اعتباری است که یک شرکتی درست می شود، آن شرکت غیر از آدم ها هستند، این ها مشارک، در آن مثال اول و مثال دوم یعنی آدم ها هستند که با هم عقد بستند یا آدم ها هستند که سهم این جا دارند و شریک، این جا نه، این جا یک امر اعتباری ای اعتبار می کنند عقلاء و اسمش را اگر می گذارند شرکت، به خاطر این است که حالا سهام داران دارند یا یک افرادی آمدند این جا سرمایه گذاری کردند. اما دیگه این سرمایه ها و این پول ها و همه ی این ها دیگه نه مال این است نه مال او است نه مال او است. مال چیه؟ مال عنوان شرکت است. فلذا همیشه یک شخص اعتباری که دارای مال هست. مال مال شرکت است و حالا طبق نظام نامه و اساس نامه ای که دارد این عوائد این شرکت و فوائد و منافی که به دست می آید، سودهایی که به دست می آید این ها تقسیم می شود بین سهامداران در مواردی، در مواردی هم اگر سهامدار هم نداشته باشند بین سرمایه گذاران. «و انما المقصود منها» خب می فرمایند که «و المقصود من هذه الشركة» که قسم چهارم باشد که یکی از انواع شخص اعتباری است. این مقصود اشتراک جماعتی از افراد در یک مال مشاع نیست. که همه ی این ها مثلاً یک زمین از پدرشان مثلاً به ارث رسیده به نحو اشاعه، همه ی این ها، این

ورثه مالک هستند. این مقصود نیست در این جا. «أو الشركة بالمعنى الفقهي المصطلح» که با عقد مشارکت می آیند شریک می شوند چند نفر، دو نفر، چند نفر با همدیگه، این مقصود نیست. «و إنما المقصود منها» از این شرکت که در قسم چهارم گفتیم. «الشركات القانونية التي تكوّنت أي تحققت على أساس الضوابط و المناهج الاقتصادية المتطورة حديثاً» که وجود پیدا می کند براساس یک ضوابط و قواعد و یک روش های اقتصادی ای که این ها تطور پیدا کرده در زمان ما و در عصر ما. «أي شخصية اعتبارية تتمتع بإدارة كاملة يديرها و رئيس تنفيذي أو مجلس إدارة» یعنی آن شخصیت اعتباری که بهره مند است به این که یک اداره کامل دارد. «بإدارة كاملة» یک اداره کاملی دارد که او را تدبیر می کند، او را اداره می کند. مثلاً مجمع عمومی دارد. مدیرعامل دارد و همین طور. پرسنل دارد. نمی داند و کسانی که می آیند این را اداره می کنند این شرکت را. آن شرکت درحقیقت مالک است و این ها همه می شوند کارگزاران او. یا «و رئيس تنفيذي» یک رئیسی که تنفیذی است؛ یعنی از طرف آن هیأت مثلاً، از طرف آن مجمع عمومی تنفیذ می شود و آن را قرار می دهند برای ریاست آن شرکت برای مثلاً چند سال بخواهد. یا «مجلس إدارة» گاهی ممکن است که نه، رئیس تنفیذی نداشته باشد، یک مجلسی باشد که آن جا رأی گیری می شود و براساس او به واسطه پرسنل؛ آن به اجرا گذاشته می شود.

«في هذا الصنف من الشركات فان ملكية الاموال تعود للشركة، خلافاً ل آن اول و دوم، مال مال کی بود؟ مال این آدم ها بود. مال این ورثه بود. یا مال این دو نفری بود که اموال شان در اثر یک چیزی مخلوط شده. یا در آن جایی که می روند شرکت، شرکت عقدی را بنیاد می کنند آن جا خب مالک این اموال این آدم ها هستند. مثلاً نوشته که سوهان، برادران کذا سوهان پزی دارند. خب این برادران، این اموالی که آن جا هست شکر و چیز و فلان و حتی گاهی مغازه و همه ی این ها مشترک بین این ها است. این ها سوهان می کنند، بعد سوهان را می فروشند، بعد سودش تقسیم می شود بین شان؛ اما در این جا این جور نیست. این جا مالک این اموال نه این است نه آن است نه آن است؛ خود شرکت است. این مال شرکت است. بله، می فرمایند که «في هذا الصنف من الشركات فان ملكية الاموال تعود للشركة»، باز می گردد به خود شرکت. «خلافاً للشركة بمعناها الفقهي

المصطلح فإنّ الملكية تعود للأشخاص الطبيعيين» در آنجا، شخص طبیعی که گفتیم یعنی انسان. بعد حالا می‌فرمایند «و قد قسّموا الشركات القانونية الى اقسام متعدده». حقوقدانان و اقتصاديون و قانونيون تقسیم کردند شرکت‌های قانونی که همین قسم چهارم باشد، این‌ها را به اقسام متعدده «مثل: الشركات المساهمة، الشركات المساهمة المختلطة، و الشركات المختلطة غير المساهمة». حالا سه تا از آن تقسیماتی که آن‌ها گفتند را نام می‌برند. «الشركات المساهمة»، یعنی شرکت‌هایی که سهامدار دارد. و الشركات المساهمة‌ای که مختلط است که حالا توضیح خواهم داد ان شاءالله. «و الشركات المختلطة غير المساهمة». ببینید؛ این در قانون تجارت ما که حالا خیلی وقت هم هست از آن گذشته و درصدد هستند که قانون تجارت جدیدی را بنویسند در ماده ۲۰ این قانون، قانون تجارت، در این‌جا ۷ قسم برای این شرکت‌ها این‌جا بیان شده. صفحه ۱۷ این چاپ. فصل اول در اقسام مختلفه شرکت‌ها و قواعد راجعه به آن‌ها.

ماده ۲۰: شرکت‌های تجاری بر ۷ قسم است. ۱- شرکت سهامی ۲- شرکت با مسئولیت محدود ۳- شرکت تضامنی ۴- شرکت مختلط غیرسهامی ۵- شرکت مختلط سهامی ۶- شرکت نسبی ۷- شرکت تعاونی تولید و مصرف. بعد هر کدام از این‌ها را محل صحبت قرار داده. مثلاً شرکت سهامی می‌گوید که، شرکت سهامی شرکتی است که سرمایه آن به سهام تقسیم شده و مسئولیت صاحبان سهام محدود به مبلغ اسمی سهام آن‌ها است. و تا آخر که خیلی، اگر شما بخواهید از خود این کتاب یعنی خود قانون تجارت مثلاً هر کدام را که نام می‌برد؛ چهل صفحه، پنجاه صفحه راجع به آن صحبت می‌کند. آن قسم دوم را عنوان می‌کند. دو مرتبه راجع به آن صحبت می‌کند. دوباره مدت‌ها طول می‌کشد، دوباره قسم سوم را، بعد طولانی می‌شود. این کتابی که این آقای محمود عرفانی نوشتند این‌جا در ذیل هر کدام از این‌ها تعریف این‌ها را آورده، در صفحه ۵۵ از این‌جا که شروع می‌شود در ذیل هر کدام تعریف این‌ها را آورده. حالا من عرض می‌کنم.

شرکت سهامی عام: شرکتی است که مؤسسين آن مکلف هستند برای تأمین قسمتی از سرمایه آن به مردم مراجعه کنند. حداقل سرمایه برای تأسیس شرکت سهامی عام پنج میلیون ریال بوده، تعداد مؤسسين نیز حداقل باید پنج نفر باشند.

شرکت سهامی خاص: شرکتی است که کلیه سرمایه آن توسط خود مؤسسين تأمین می‌شود. حداقل سرمایه شرکت سهامی خاص یک میلیون ریال بوده و مؤسسين نیز نباید از سه نفر کمتر باشد. در شرکت‌های مذکور مسئولیت مدنی سهام‌دار در مقابل قروض و دیون شرکت محدود به مبلغ اسمی سهمی است که سهام‌دار در شرکت سهامی سرمایه‌گذاری کرده است. این احکامی است که این‌ها دارد. مثلاً در آن شرکت سهامی عام فرض کنید یک کسی رفته هر سهمی مثلاً یک میلیون فرض کنید. یک کسی مثلاً ده سهم خریده؛ می‌شود ده میلیون. اگر این شرکت قروضی پیدا کرد، وام‌هایی گرفته، الان نمی‌تواند اداء کند، رکودی حاصل شد، یک ورشکستگی حاصل شد که دیگر شرکت الان نمی‌تواند قرض‌های خودش را، وام‌های خودش را بدهد؛ این‌جا این سهام‌داران به نسبت سهامی که دارند باید متکفل بشوند و آن را بپردازند.

قسم سوم: شرکت تضامنی؛ شرکت‌هایی هستند که برای امور تجاری و تحت اسم مخصوصی بین دو یا چند نفر تشکیل می‌شوند. شرکاء در مقابل دیون و قروض شرکت مسئولیت شخصی نامحدود و تضامنی دارند. شرکت تضامنی چه می‌شود؟ این مثل قبلی است. این‌ها سهام‌داران آمدند سهام خریدند. اما وقتی تضامنی شد معنایش این است که تمام بدهکاری‌های این شرکت پای هر کدام از این‌ها نوشته می‌شود. و آن کسان طلبکار می‌توانند یقه هر کدام از این‌ها را بگیرند و تمام آن قرضی را که دارند و طلبی که دارند از او استیفاء کنند. آن را بعداً باید بروند با خودشان یک کاری بکنند. در آن قبلی‌ها این‌جوری نبود. نه، به اندازه سهمش، بیش از این نمی‌شود یقه‌اش را گرفت. اما در این تضامنی وقتی شد اگر کسی قبول کرد برود در یک شرکت تضامنی کار بکند معنایش این است. یعنی تو مثل تعاقب عینی؟؟ که در فقه داریم، اگر چه که چند نفر، این دزدی کرده داده به او، او داده به او، او داده به او، او رفته فروخته، آن صاحب ملک به هر کدام از این‌ها می‌تواند مراجعه کند. این‌جا هم وقتی تضامنی شد معنایش این است که هر کس تضمین کرده که من از عهده این چیزها برمی‌آیم. و حالا دیگر احکامی دارد که باید مراجعه بفرمایید.

قسم چهارم: شرکت با مسئولیت محدود؛ شرکتی است که بین دو یا چند نفر برای انجام امور تجاری تشکیل می‌شود. مسئولیت شریف در مقابل قروض و دیون شرکت به میزان سهم‌الشرکه‌ای است که شخص در شرکت

سرمایه‌گذاری کرده است. درباره این شرکت می‌توان گفت که شرکت با مسئولیت محدود از نظر مسئولیت شرکاء در مقابل قروض شرکت مانند شرکت سهامی است. وجه تسمیه این شرکت در این است که مسئولیت هر شخص در مقابل دیون و قروض شرکت به میزان سهم‌الشرکه‌ای است که شخص اخیر در شرکت دارد. وجوه افتراق شرکت با مسئولیت محدود با شرکت‌های سهامی عبارتند از: در شرکت با مسئولیت محدود به هیچ‌وجه سهم‌الشرکه صادر نمی‌شود و اصولاً قابل نقل و انتقال نیز نمی‌باشد. یک ویژگی‌هایی است و الا در این‌که آن‌جا هم، در سهامی هم، آن‌جا هم چی بود؟ آن‌جا هم به اندازه سهم‌شان بود. این‌جا هم به اندازه سهم‌شان است. ولی یک خصوصیات دیگری دارد. از این جهت به آن گفته می‌شود که شرکت با مسئولیت محدود. بعد توضیح داده، مثال‌هایی زده که آقایان خواستند دیگه مراجعه می‌فرمایند.

شرکت نسبی: شرکتی است که برای انجام امور تجاری در تحت اسم مخصوص بین دو یا چند نفر تشکیل می‌شود و مسئولیت هر یکی از شرکاء به نسبت آورده یا سرمایه‌ای است که در شرکت دارد. این نسبی معنایش این است که حتماً لازم نیست از سهام‌دار تشکیل بشود. ممکن است همان قسمی باشد که یک عده آمدند سرمایه‌گذاری کردند. اما ویژگی آن این است که مسئولیتش در مقابل طلبکاران به نسبت سهامی است که خریده اگر سهام دارد. یا به نسبت سرمایه‌ای است که گذاشته در آن‌جا.

س: ...

ج: این‌ها ماهوی‌اش به این است که ...، چون این‌ها اعتباری است دیگه. وقتی می‌گویند آقا، تو سهامت را نمی‌توانی منتقل کنی به دیگری، قابل انتقال نیست. این خیلی اثر دارد در این‌که وزن این شرکت چه مقدار می‌شود؟ اقبال مردم چه مقدار می‌شود؟ سهامش چه مقدار ارزش‌مند می‌شود؟ وقتی نمی‌تواند منتقل کند قهراً کاهش قیمت پیدا می‌کند و هکذا. این افتراق‌ها را پیدا می‌کند.

شرکت مختلط غیرسهامی: که ما این‌جا داشتیم الشركات المساهمة المختلطة و الشركات المختلطة غیر المساهمة، که این آخری‌اش این است. شرکت مختلط غیرسهامی. خب دیگه این را فردا ان شاءالله این دو قسمت را عرض می‌کنم. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۸/۱۵

پایان